

به گیلان فرستاد و دستور داد همه مردم «لشت نشا» را قتل عام نمایند. در جنگ مهیبی که روی داد شورشیان شکست خوردند و: «از مردم لشته نشا و توابع، جمعی کثیر، عرضه تیغ یاسا گشتند و اسیر و برده بسیار بدست لشکریان افتاده، نهب و تاراج بی حد و حصر نمودند» (۲۰)

پس از سرکوبی این شورش، «شاه عباس» سراسر گیلان را ضمیمه املاک خالصه خود کرد.

شورش روستایی پر دامنه دیگری نیز در عهد «شاه عباس» روی داد. بروایت «فومنی»، «اصلان بیک» حاکم «فومن»، ظلم فراوان میکرد و این ظلم تا بدانجا بود که «فومنی» می نویسد:

در ایام او این سخن عام بود که ایام او شر ایام بود

توده که بتنگ آمده بود، برهبری «کارگیا فتحی فومنی»، خروج نمود. اما این شورش نیز سرکوب شد و «کارگیا فتحی» و پسر و برادر او به همراه هجده نفر از مقابعانش دستگیر شده، آنانرا در بازار «فومن» بقتل رساندند.

سیاست مرکزی مقتدر «شاه عباس»، باو اجازه میداد تا تمام قیامهای محلی را بشدت سرکوب کند. اما پس از مرگ او، درهم ریختگی قدرت مرکزی باعث شد تا قیامهای روستایی در سطح وسیع، سراسر کشور را دربرگیرد.

قیام سال ۱۰۳۹ هجری (۱۶۲۹م)، از بزرگترین این قیامها بود که بعزت سنگینی مالیات بوقوع پیوست.

این قیام نخست، توسط تعدادی از فنودالهای کوچک گیلان که ادعای استقلال داشته آغاز گردید. رهبری این قیام را «کالنجار» بعهد داشت و در همین سال او را سلطان خواندند.

فنودالهای کوچک درصدد بودند از نارضائی توده های روستایی «گیلان» و «طالش» بهره برده خود بقدرت برسند. و بهمین سبب در حدود سی هزار نفر از توده در پیرامون آنها گرد آمدند. اما چیزی نگذشت که توده های روستایی به نیات فنودالها پی برده، به «کالنجار» اعتنایی ننموده، مستقلا دست بشورش زدند. آنان تعدادی از بزرگان محلی را که به «شاه صفی» وفادار بودند شکست داده، «رشت» و «لاهیجان» و «فومن» و دیگر شهرهای گیلان را اشغال نموده، سراسر گیلان را در

تصرف خود درآوردند . آنان پس از تسخیر «رشت» ، انبارهای دولتی را غارت نمودند و دویست خروار ابریشم خام را که محصولان مالیاتی «شاه صفی» ، باسم مالیات از روستائیان گرفته بودند ، تصرف نموده ، میان توده تقسیم کردند .

«شاه صفی» «ساروخان طالشی» را مامور سرکوبی شورش نمود و او با یاری سپاهیان فنودالها و بازرگانان عمده گیلان ، شورش را بشدت سرکوب نمود و در نبردی که در نزدیکی «کوچصفهان» روی داد نزدیک به هشت هزار تن از شورشیان را بقتل رساند و زنان و دختران «لشت نشاء» را به بردگی برد .

قتل عام پی در پی روستائیان ، در پایان قرن یازدهم هجری ، اقتصاد کشاورزی ایران را دچار انحطاط و ستوط نمود و افزایش روزافزون بهره فنودالی و مالیاتها روستاها را ورشکست کرد . این ورشکستگی در قرن دوازدهم هجری به نهایت رسید ، شورشهای روستایی این دوران یکی از تجلیات و ویژگیهای دوران بازپسین «فنودالیسم» بود و چون انحطاط اقتصاد کشاورزی را نیز بدنبال داشت ، عقب ماندگی روزافزون اقتصادی و ضعف سیاسی را باعث گردید و زمینه را برای نابودی قطعی فنودالیسم و نفوذ سرمایه صنعتی بیگانه از آغاز قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) و تبدیل ایران به یک کشور وابسته و نیمه مستعمره آماده نمود .

در دوران «صفویه» بهره‌کشی از قشرهای پائین شهری نیز بشدت رواج داشت . نخستین شورشهای پیشه‌وران و قشرهای پائین شهری ، در سال ۹۷۹ هجری (۱۵۷۱م) آغاز شد و ناسه سال دوام یافت . «تبریز» در آن روزگار جاده تجارتي ایران بود و با ۳۰۰ هزار نفر جمعیت ، مرکز صنایع «ریسندگی» و «ابریشمی» و «اسلحه سازی» و «پشم بافی» بود . و طبعاً منافع پیشه‌وران خورده‌پا ، با منافع امرای شهری (فنودالها و تجار بزرگ) پیوسته در تعارض بود . تعارض ایندو دسته از یکطرف ، و افزایش روزافزون مالیاتها از طرف دیگر ، باعث شورش توده‌های خورده‌پای شهری شد . در این شورش خونین تقریباً همه «اصناف» و نیز «لمین پرولترها»ی شهری شرکت داشتند . فنودالهای بزرگ و بازرگانان عمده و فقهای شیعه که منافع خود را درخطر میدیدند بوحشت افتاده ، دست به چاره‌جویی زدند . مورخ فنودال «حسن روملو» در فکر وقایع این سال می‌نویسد : «درین سال قتل اجلاف تبریز واقع شد ... و سادات و قضاة و اعیان و اشراف و وضع و شریف و قوی ... چنان از بیم ایشان سراسیمه گشتند که شرح آن بنوشتن و گفتن راست

نیایده (۲۱).

حکومت «شاه طهماسب اول» ، که پس از سه سال از شروع شورش، موفق بسرکوبی آن نشده بود ، سرانجام به روحانیون پناه برد و بگفته «حسن روملو» : «علما نیز بقتل ایشان فتوی دادند» (۲۲) . بااعلام این فتوی ، «یوسف بک» به تعقیب شورشیان دست زد و سپاهیان فنودال وارد معرکه شده بگفته «روملو» : «تفحص نموده اکثر را بدست آورده به قتل آوردند و سرداران رنود و اوباش قلاش بدمعاش را از دارعبرت آویختند مثل کوکجه و نشمی و شرف و شنجی گازر و حسن چکمه‌دوز و شاه‌علی چرتک و میرزای باباقلی و حسین سبزی فروش و...» (۲۳) . گذشته از این مسئله که «حسن روملو» ، توده شورشی را بمانند سایر مورخان فنودال ، «رنود» و «اوباش» و «اجامر» معرفی میکند ، نوشته او این حسن را داراست که بدقت ریشه‌های این نهضت را معرفی نموده و شغل سران شورش (پیشه‌وران) را ذکر نموده است .

این شورشها در عهد «شاه عباس اول» نیز جریان داشت . در اوایل حکومت او ، بعزت جنگ با دولت ازبک «ماوراءالنهر» و «عثمانی» ، توده بشدت فقیر شد . عثمانیان با اتکا به فتوای روحانیون سنسی «ترک» که برده ساختن و فروختن شیعیان را مجاز دانسته بودند ، دسته دسته ایرانیان را باسارت می‌بردند . صلح اجباری با «عثمانی» در سال ۱۵۹۰ میلادی که طی آن «گرجستان شرقی» و «کردستان» و سراسر «آذربایجان» و بخشی از «لرستان» ، به ترکها تعلق گرفت . باعث گردید که «شاه عباس» میزان برخی از مالیاتها را تا پنج برابر افزایش دهد . سیاست مالیاتی «شاه‌عباس» باعث شورشهای بسیار شد . در سال ۱۰۰۲ هجری (۱۵۹۳م) بسیاری از این شورشها سرکوب گردید . در همین سال قیام مردم «طالش» و «لرستان» فرو نشانده شد و در سال ۱۰۰۵ هجری (۱۵۹۶م) شورش «سیدمبارک» در اردبیل خاموش گردید .

علاوه بر آن در عهد «صفویه» ، راه و رسم تیولداری نیز برقرار بود . و از این راه ستم فراوان بر شهری و روستایی میرفت . «بازرگان ونیزی» شهادت میدهد که در «تبریز» این روش برقرار است و همه رسومات و عوارض و گمرک و مالیات را تیولدار وصول می‌کند و همهی وجوه مالیاتی به سود شخص تیولدار وصول می‌شود . او شهادت میدهد که مردی بنام «قنبرعلی» که در «تبریز» عهده‌دار این مقام بود سالیانه شصت هزار «دوکات» درآمد داشت .

همین بازرگان شهادت میدهد که مالیاتهای سنگین حتی از محروم-

ترین قشرهای اجتماعی نظیر «فواحش» و «مخنتان» دریافت میشد .  
 «شاردن» شهادت میدهد که در اصفهان در حدود یازده هزار زن  
 هرجائی که نامشان در دفاتر ثبت شده و هزاران هرجائی غیررسمی ،  
 بکار مشغولند و مشعلدارباشی عوارض سنگینی از آنان می‌گیرد (۲۵).  
 مالیات موسوم به عوارض دیوان یا مالیاتهای اتفاقی (فوق‌العاده)  
 نیز رواج بسیار داشته است . در مثل مخارج سفرای خارجی و همراهان  
 آنها و تهیه علوفه برای اسبان و تهیه وسایل نقلیه و هزینه چراغانی  
 جشنهای رسمی و تهیه پیشکش و عیدی و سلامانه برای حکام و شاه  
 نیز بعهد توده بوده است . «شاردن» ذکر میکند که این مالیاتها یا  
 عوارض برای نایب‌السلطنه یا بخشدارانی که آنها وصول می‌کردند نعمتی  
 غیرمترقبه بوده است زیرا لااقل دو برابر هزینه را از توده شهری وصول  
 می‌کردند (۲۶).

ماموران وصول مالیات (تحصیلداران) ، که شغل خود را بارشوه  
 و نیرنگ و سپردن وثیقه‌های بزرگ بدست می‌آوردند ، در وصول  
 مالیاتهای گزاف از توده به شهادت «شاردن» و «تاورنیه» ، مهارت  
 خاصی داشتند . دستگاه اداری «صفویان» بسیار عریض و طویل بود و  
 کیسه‌های گشاد دیوانسالاران باید پر میشد (۲۷). وسعت این دستگاه  
 و قدرت آن و بی‌اعتنائی شاه به شکایت توده ، باعث میشد تا «دیوان-  
 سالاران» ، مالیاتهای عادی و فوق‌العاده را با شدت و خشونت تمام وصول  
 کنند . مالیات بر پیشه‌وران نیز بسیار سنگین بود . آنان مجبور بودند  
 که در هر فرصت مناسب ، برای شاعان صفوی ، مجاناً کار کنند. استادان  
 مشاغل ، هنگام ساختمان عمارت و کاخ برای شاه ، کارگران و استاد-  
 کاران را به بیگاری می‌کشیدند .

پیشه‌وران از قبیل «کفش‌دوزان» و «چاقوسازان» و «آهنگران» و غیره ،  
 سالیانه جدا از مالیات سنگینی که می‌پرداختند مجبور به پرداخت باجی  
 بنام «بنچه» بشاه بودند . واگرچه برخی از اصناف مانند «نجاران» و  
 «بنفیان» از پرداخت حق معین مالیات معاف بودند ، اما بگفته تاورنیه:  
 «ولی آنها عم بحدری باید برای شاه مجاناً کار بکنند و بیکر بدعند که  
 شاه از آنها عم به اندازه دیگران نایده میبرد» (۲۸).

مائیانه‌های عجیب و غریب دیگری نیز وجود داشته‌است . «رینچنقور-  
 دالساندری» شهادت میدهد که «شاه ظهاسب» : «مدت دارد که روزی  
 پنجاه بار بنامه خرد را عرص کند و سپس آنها را بین مردم توزیع کند  
 و به ده برابر قیمت بفرستد و کسی جرأت ندارد که در خرید این لباسها  
 اشیاء باارزشایی کند بکه چون اجازه داده‌اند جامه ناعاقه بپوشند نباید

سیاسگزار باشد . این پادشاه جواهر می‌فروشد و معاملات دیگر انجام می‌دهد و مانند سوداگری فرودست و مکار خرید و فروش می‌کند» (۲۹). «سانسون» که در عهد «شاه سلیمان صفوی» بایران آمده می‌نویسد که: «مبالغ هنگفتی به عنوان مالیات از اماکن فسق و فجور و عیش و عشرت وصول می‌شود» او درآمد شاه سلیمان را (جدا از عواید املاک خالصه) که درحقیقت ، مالیات پیشه‌وران شهری و قشرهای خورده‌پا بوده است، هشتصد هزار تومن (۲۶ میلیون لیور) می‌نویسد (۳۰).

اسنادی وجود دارد که نشان می‌دهد برخی از شاهان صفوی، گاهی اوقات مالیات برخی از شهرها و پیشه‌وران را لغو می‌کردند . ازجمله سندی در دست است (بصورت کتیبه سنگی برپایه راست و چپ مسجد میرعماد کاشان) که طی آن «پیشه‌وران» و «روستائیان» «کاشان» از پرداخت مالیات معاف شده‌اند (۳۱). و نیز سند دیگری در دست است که طی آن «شاه طهماسب» ، مالیات مردم تبریز را لغو کرده است (۳۲)، اما این نباید حمل بر شفقت صفویان باشد . بدین دلیل که اولاً این بخشش شامل حال همه‌ی توده ایران نبوده و محدود به یک دوشهر بوده است و ثانیاً سندهای دیگری در دست است که نشان می‌دهد «شاه طهماسب» این بخشش‌های جزئی را با بهره‌کشی‌های شدیدتر جبران می‌نموده است . «وینچنتو دالساندری» می‌نویسد : «شاه طهماسب به عنوان ابراز تفقد ظاهراً انواع و اقسام خراجها و مالیاتها را به مردم می‌بخشد اما غالباً حقیقت امر غیر از این است ، زیرا معمولاً پس از دو سال بیدرنگ مطالبه خراجها و مالیاتهای پس افتاده را می‌کند چنانکه هنگامی که در دربار او و سرزمین ارمنی نشین بودم این معامله را با مردمی کرد که همه از پرداخت خراج معاف شده بودند . شاه ناگهان مطالبه خراج پس‌افتاده را کرد و این کار مسیحتان بینوا را به روزسیاه نشانده» (۳۳).

بهره‌کشی ظالمانه از توده‌های شهری و روستایی در اواخر دوره صفویان ، انحطاط اقتصادی ایران را بدنبال داشت . در عهد «شاه سلطان حسین» (۱۱۰۶-۱۱۳۵ هجری - ۱۶۹۴-۱۷۲۲م) بعلت تقلیل درآمد فنودالها و هزینه‌های سنگین «دیوانسالاران»، مالیات «روستائیان» و «پیشه‌وران» ، دوبرابر شد و سه نوع مالیات جدید برقرار گشت . این وضع ، بهره‌کشی فنودالی و میزان مالیات «پیشه‌وران» را تشدید نمود و مأموران شاه ، از «روستائیان» مالیاتی بیش‌از تولید کشاورزی آنان وصول مینمودند . چون روستائیان مفلس بودند ، بوسیله شکنجه اثنائیه و نوازم شخصی آنان را مصادره می‌نمودند .

این سیاست موجب مهاجرت دسته جمعی روستائیان فقیر شد و

کمبود تولید و تقلیل مالیات دهندگان محسوس گردید . انحطاط اقتصادی، انحطاط سیاسی را نیز بدنبال داشت . «شاه سلطان حسین» ، بی‌خرد، بی‌شخصیت و آلت دست علمای فئودال شیعه از جمله «محمدباقر مجلسی» بود . ضعف شخصی او و فساد و تلاشی دستگاه دیوان باعث شد که کلیه امور کشور بدست «اعتمادالدوله» صدراعظم بیافتد . «آرتمی ولینسکی» در همان هنگام در یادداشتهای روزانه خود درباره شاه سلطان حسین نوشت : «حتی در میان عوام الناس نیز چنین ابلهکی کمتر یافت میشود تاچه رسد میان تاجداران» (۳۴) .

او تحت تأثیر علمای شیعه ، به تعقیب سنیان «کردستان» و «افغانستان» و «قفقاز» و دیگر ایالات دست زد . و با توجه به علمای شیعه، هم فئودالهای بزرگ و هم «مسیحیان» و «سنیان» را بصد خود برانگیخت و بعزت همین سیاست ، در عهد او شورشهای بسیار بوقوع پیوست .

در سال ۱۱۲۱ هجری (۱۷۰۹م) مردم «تبریز» قیام نمودند . در ۱۱۲۳ هجری (۱۷۱۱م) «لزگیان» «داغستان» شورش نمودند و سرکوب شدند اما دوباره در ۱۱۲۴ هجری (۱۷۲۱م) سر بلند کردند . در ۱۱۲۷ هجری (۱۷۱۵م) «کردان» قیام نمودند . در ۱۱۲۹ هجری (۱۷۱۶م) «افغان ابدالی» ، در ۱۱۳۰ هجری (۱۷۱۷م) ایلات «شاهسون» در ۱۱۳۵ هجری (۱۷۲۲م) «ارمنیان» و «گرجیان» در ۱۱۳۳ هجری (۱۷۲۰م) «لرها» - در ۱۱۳۴ هجری (۱۷۲۱م) «بلوچها» - در ۱۱۳۶ هجری (۱۷۲۳م) شورش «ملک محمود» در «سیستان» و ... اما بزرگترین شورش، شورش «غلجه زائیه» بود که سرانجام در سال ۱۱۳۵ هجری (۱۷۲۲) به شکست لشکریان «صفوی» و سقوط «اصفهان» ، بدست «محمود افغان» انجامید و «شاه سلطان حسین» تاج سلطنت را به «محمود» واگذاشت .

## زیرنویس «قزلباشان و صفویه»

- ۱- بطاروشفسکی ، اسلام در ایران ، از ص ۳۸۲ ببعده
- ۲- رشیدالدین فضل‌الله ، مکاتبات رشیدی، ص ۲۷۲
- ۳- عالم‌آرای صفوی ، مؤلف گمنام ، سال تالیف ۱۰۸۶ ، بکوشش یدالله شکری (تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۵۰) ص ۲۵
- ۴- همان کتاب ص ۱۳ ببعده
- ۵- میرزا محمد معصوم ، تاریخ سلاطین صفویه ، به سعی و اهتمام سید امیر حسن عابدی (تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۵۱) ص ۷
- ۶- سفرنامه‌های ونیزیان در ایران ، نسی سفرنامه از ونیزیانی که در زمان اوزون حسن آق قویونلو و شاه اسمعیل صفوی و ... بایران آمدند ، منوچهر امیری (تهران ، خوارزمی ، ۱۳۴۹)
- ۷- قاسم‌بن یوسف ابونصری هروی ، رساله طریق قسمت آب قلب (درباب آبیاری و روابط ارضی و میزان مالیات کشاورزی در قرن نهم و اوائل قرن دهم هجری) ، بامقدمه و تحنیه و تصحیح و تعلیق مایل هروی (تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۷)
- ۸- ساردن ، سیاحتنامه ، محمد عباسی (تهران ، امیرکبیر ، ۱۳۴۵) جلد هشتم ، ص ۲۷۰
- ۹- همان کتاب ، ص ۲۹۲
- ۱۰- همان کتاب ، ص ۲۷۲
- ۱۱- همان کتاب ، ص ۲۷۴-۲۷۵
- ۱۲- همان کتاب ، ص ۲۹۳
- ۱۳- بیتروودلاواله ، سفرنامه ، شعاع‌الدین نفا (تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۸) ص ۵۵
- ۱۴- باورننه ، سفرنامه ، ابوزراب نوری (تهران ، مطبعه برادران باقراف ، ۱۳۳۱ هجری قمری) ص ۸۸۱ ، ۸۸۲ ، ۸۸۳
- ۱۵- سفرنامه‌های ونیزیان ، منوچهر امیری ، ص ۴۷۷ ، ۴۷۸
- ۱۶- ارواح تنگ‌بند ، دین روان ایرانی ، مسعود رحب نیا (تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۸) ص ۲۵۷ تا ۲۶۲
- ۱۷- ملا عبدالله انداخ مؤمنی کناسی ، تاریخ گیلان ، به تصحیح و حواشی ...

- ستوده (تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۹) ص ۵۸
- ۱۸- همان کتاب ، ص ۷۹
- ۱۹- همان کتاب، ص ۱۶۹
- ۲۰- همان کتاب، ص ۱۷۱
- ۲۱- حسن روهلو ، احسن التواریخ ، بسی و تصحیح چارلس نارمن سینن  
(تهران ، کتابخانه شمس ، ۱۳۴۷) ص ۴۵۵
- ۲۲- همان کتاب ، ص ۴۵۶
- ۲۳- همان کتاب ، ص ۴۵۷
- ۲۴- سفرنامه‌های ونیزیان ، ص ۳۸۷
- ۲۵- شاردن ، سفرنامه، جلد ۸، ص ۲۵۹
- ۲۶- همان کتاب ، ص ۲۸۷
- ۲۷- دراین باب نگاه کنید به تذکرةالملوک و کتاب سازمان اداری صفوی  
(بتحقیقات و حواشی و تعلیمات مینورسکی برتذکرةالملوک) مسعود  
رجب نیا (تهران ، زوار، ۱۳۳۴)
- ۲۸- سفرنامه تاورنیه ، ابوتراب نوری ، ص ۸۸۴ و سیاحتنامه شاردن ،  
جلد ۸، ص ۲۸۶
- ۲۹- سفرنامه‌های ونیزیان در ایران ، ص ۴۴۱
- ۳۰- سانسون ، سفرنامه ، تقی تفضلی (تهران ، ۱۳۴۶) ص ۱۳۶ و ۱۳۷
- ۳۱- شاء طهماسب صفوی (مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی) ، به اهتمام  
عبدالحسین نوائی (تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۵۰) ص ۵۰۹
- ۳۲- همان کتاب ، ص ۱۹ و ۲۰ و ۲۱
- ۳۳- سفرنامه‌های ونیزیان ، ص ۴۴۰
- ۳۴- بیگواوسکایا ، پطروشفسکی ، بلیفنسکی و... تاریخ ایران ، جلد دوم،  
ص ۶۱۰



## افشاریه و زندیه

ستوط «شاه سلطان حسین صفوی» و استقرار «محمود افغان» با تشدید فعالیت‌های فئودالهای بزرگ و اشتیاق آنها به گریز از مرکز، و ایجاد امارت‌های محلی مستقل همراه بود. زیرا حدود قدرت افغانان محدود به «فارس» و «کرمان» و «عراق عجم» بود.

حکومت «افغان»، مصادف بود با حمله «پتر اول» به «دربند» و «باکو» و حمله «ترکیای عثمانی» به «تفلیس» و «گرجستان». «شاه طهماسب صفوی» طبق قراردادی که با روسیه بست ایندولت را موظف نمود که در مقابل «اشرف افغان» از او دفاع کند. سپاهیان روس قشون افغان را شکست دادند، و نیروی نظامی افغانان تا حد زیادی تحلیل رفت.

در شمال طول حکومت «افغانان» توده‌های نقیر روستائی و شهری برضد اشغالگران «افغان» می جنگیدند. این مبارزه‌ها اشکال گوناگون داشت. یکبار یکی از افراد ایل بختیاری، خرد را بدروغ برادر «شاه سلطان حسین» خواند و در حومه «اصفهان» به فعالیت علیه «افغانان» پرداخت اما سرانجام در یک نبرد بقتل رسید.

شخص دیگری نیز بنام «سید احمد» به بی‌مدستی توده، «نی‌ریز» و «داراب» و «کرمان» را تصرف نمود. «شاه سلطان حسین» خرد زده اما سرانجام بدست «افغانان» دستگیر شد و اعدام شد.

شورش دیگری نیز برعربی به سرانجام رسید. «سید احمد» خرد را بدروغ پسر «شاه سلطان حسین» میدانست. «شاه سلطان حسین» این مرد «خرم آباد» را مرستره و «کبکین» را مرکز خود قرار داد.

سر انجام بدست خانهای «بختیاری» بقتل رسید.

شخص دیگری بنام «شامل‌کرام» در سواحل جنوب علم طغیان برافراشت و سراسر ساحل «عمان» را اشغال کرد اما در مبارزه‌ای که بین و «افغانان» در گرفت شکست خورد و به «هند» گریخت.

کشاکش «افغانان» با سپاهیان «شاه طهماسب» و دولت «روسیه» از یکطرف و شورشهای توده از طرف دیگر، نیروی «افغان» را تحلیل برد و راه را برای نفوذ قدرت «نادر» باز کرد.

«نادر» ابتدا در خراسان، در خدمت «باباعلی‌بیک» بود و بعدها بخدمت «شاه طهماسب» در آمد و شجاعتها و حیل‌های او در جنگ، شهرتی فراوان در سراسر ایران برایش دست و پا کرد.

فئودالهای بزرگ ایران که مدتها بود بسبب بحران اقتصاد کشاورزی و فرار روستائیان از اراضی مزروعی و نیز تسلط افغانان، منافع خود را در خطر میدیدند، احتیاج به رهبر جنگجوی مقتدری داشتند که با ایجاد یک قدرت مرکزی و اخراج «افغانستان» و «ترکان عثمانی»، منافع آنان را احیاء کند. و بهمین سبب دست بسوی «نادر» دراز کردند. «نادر» سپاه «اشرف افغان» را تار و مار کرد و تاج شاهی را بر سر «طهماسب» نهاد. او بخوبی میدانست که با شعار مبارزه با اشغالگران بیگانه، میتواند توده‌های فقیر روستائی و شهری را گرد هم آورد و بدنبال خود براه بیاندازد. و از این سلاح نیز بوجه احسن استفاده نمود. توده وطن‌پرست زیر پرچم او گرد آمد و «نادر» بکمک پائین ترین قشرهای شهری و روستائی، «ترکان» و «افغانان» را شکست داد.

در این مدت بحران اقتصادی به بالاترین درجه ممکن رسیده بود. «نادر»، «شاه طهماسب» را از سلطنت خلع نمود و پسر یکساله او را پادشاه اعلام کرد و خود را «نایب‌السلطنه» اعلام نمود اما چندی بعد رسماً در دشت مغان تاجگذاری کرد.

او برای تحکیم قدرت مرکزی و احیای اقتصادی ایران دست به دو کار مهم زد. نخست اینکه، امیال تجزیه طلبی فئودالها را سرکوب کرد و به زمینهای دولتی و خالصه افزود، و پس از آن سعی نمود با کشورگشایی و غارت کشورهای مفتوح اقتصاد ایران را احیا نماید.

او برای اجرای سیاست احیای اقتصاد کشور، فرمان آبادی و زراعت و احیاء سیستم ویران شده آبیاری را صادر کرد و زمینهای بایر را به املاک خالصه افزود و روستائیان را از محلهای مختلف، باین زمینها کوچ داد و بدنبال آن دستور خرید زمینهای خصوصی را صادر کرد. عمال او زمینهایی را که در مالکیت شخصی بود می‌خریدند (و این

البته یا بکمک حقه‌های شرعی و قضائی بود یا بزور) و به زمینهای خالصه می‌افزودند و رعایا را از ایالات دیگر، باین زمینها کوچ میدادند. این سیاست ضربه‌ای بود بر پیکر اشکال موجود مالکیت فئودالی، که اولین نتیجه‌ی آن، توسعه «مالکیت دولتی» و پنجه انداختن دولت مقتدر مرکزی بر کلیه اراضی ایران بود.

این سیاست، تسلط کامل نادر را بر اراضی ایران باعث شد و بهره‌مندی فئودالی را بمراتب سخت‌تر و بیرحمانه‌تر از زمان «صفویان» نمود. علاوه بر مالیاتهای سابق، مالیاتهای بسیار دیگری نظیر، «رسومات» و «پیشکش» و «مالیات سرانه» و تهیه علوفه و غذای چایار و اسب او، وصول میشد و همچون بختکی سنگین بر دوش روستائیان فرود می‌آمد. علاوه بر آن روستائیان مجبور به «بیغار» نیز بودند و مجانا در حفر و احداث قناتها و جاده‌ها و ساختمانها بکار گرفته میشدند.

لشکرکشی نادر به «داغستان» و «هندوستان» و دیگر نقاط، عامل مهم دیگری بود که توده روستائی و شهری را له میکرد. روستائیان ایالات مختلف ایران مجبور بودند که خواروبار و علوفه قشون نادر را در این لشکرکشیها تامین نمایند و بدینوسیله تمام غلات ایران به اردوی «نادر» انتقال می‌یافت. مؤلف «نادر نامه» می‌نویسد: «همین دستور وقتی که سایه‌ی نزول، برساحت سهند که مشهور به سرهند است افکند، حاکم آنجا مطابق حکم غله‌ی تمامی مواضع آن ضلع در شهر جمع نموده ذخیره ساخته بود به معنی باربردار همراه موکب «علی روانه گردانید». (۱)

«کالوشکین» مأمور دولت «روس» در همان ایام نوشت: «قشون برای مردم رنج طاقت‌فرسا ایجاد می‌نماید و همه را بدون استثناء غارت می‌کنند». (۲).

سیاست ارضی «نادر» و دستگاه دیوانسالاری او برهبری «میرزا مهدی‌خان استر آبادی»، و سپاهیان فراوانش روز بروز بر فشار به توده می‌افزودند.

«نادر» که در ابتدا توده را با خود همراه کرده و با آنان و عده‌های فراوانی در باب غارت «هند» و تقسیم آن داده بود، پس از شکست دادن «محمود افغان» و غارت «هند»، همه‌ی غنائم را به خراسان فرستاد و توده را بی‌نصیب گذاشت. او تمام جواهرات را بمالکیت شخصی خود درمی‌آورد و در خزانه گرد می‌کرد. «آندره دوکلوستر» می‌نویسد: «در خزائن اشرف بدست سردار فاتح افتاد. این ذخائر شامل ۶۰۰۰۰۰۰ مسکوک نقره و مقدار زیادی جواهرات بود.... نادر آنها را برای استفاده

در مواقع لزوم، جزو ذخائرکرد و مقداری را به ..... تقدیم داشت و بقیه را با فوجی افراد قابل اعتماد به هرات فرستاده (۳).

نادر این سیاست را پس از بازگشت از هند نیز ادامه داد و کلیه جواهرات غارت شده را به «کلات» فرستاد. بدنبال این سیاست، تعداد بسیاری از افراد او که درگیر با بیماری و گرسنگی و راهپیمایی های سخت بودند، دسته دسته از قشون فرار می کردند و به دسته های مخالف می پیوستند و نادر که قبلا شیره روستائیان را کشیده بود در مقابل این فرارها، جز آنکه رعایا را بضرب شمشیر و شلاق به صفوف سپاهیان خود بکشاند، کار دیگری نداشت.

سیستم خشن وصول مالیات از شهری و روستائی، در تمام طول حکومت «نادر» ادامه داشت. مأمور دولت «روسیه» در همان هنگام نوشت: «برای گرفتن مالیات معمولا کشاورزان را تحت فشار قرار می دادند، آنها را به غل و زنجیر می بستند، اگر کسی قدرت پرداخت مالیاتها را نداشت، به فرمان شاه تمام کاجال او را می فروختند و پولش را ضبط می کردند و اگر کفایت نمی کرد دختران و زنان او را به بهای هر دختر معادل ۱۵ روبل (در سال ۱۷۴۷ میلادی هر ۱۵ روبل معادل یک تومان و نیم بود) و هر زن ۱۰ روبل به جای پول می گرفتند و برای نظامیان می بردند» (۴).

شکست نادر در لشکرکشی به «داغستان» باعث گردید تا نادر دستور وصول کلیه مالیاتهای عقب افتاده و نیز باجهای تازه را صادر کند: «مثلا در سال ۱۷۴۳ از تمام ایالت گیلان مبلغی معادل ۴۰۰ هزار روبل روسی گرد آورد در صورتی که در سال ۱۷۴۷ فقط از رشت و حومه دو برابر این مبلغ خواسته شد» (۵).

سیاست ارضی «نادر»، که مبتنی بر توسعه اراضی دیوانی و خالصه بود و نیز بهره کشی ظالمانه و بی حساب او از روستائیان و قشرهای پائین شهری، باضافه جنگهای کشورگشایانه بی حساب که نه تنها سودی برای توده نداشت، بلکه قوت روزانه ایشان را نیز قطع می نمود، انحطاط و سقوط اقتصاد ایران را که متکی بر اقتصاد کشاورزی بود باعث گردید و تضاد طبقاتی را تشدید کرد.

نادر که اقتصاد کشور را که متکی بر روستائیان بود، در حال سقوط می دید تصمیم گرفت که از راه بسط تجارت و بازرگانی، خود را از این گرداب مهیب نجات دهد. و بهمین جهت انحصارات بازرگانی را به شرکت های بازرگانی خارجی بخصوص، اتباع «انگلیسی» واگذار کرد اما در این را نیز شکست خورد. انحصار تجارت ابریشم در اختیار

«رضاطلی میرزا» پسر «نادر» درآمد و اواز این راه ثروت فراوان برهم زد. عمال شاه، از طریق احتکار تجارتي که حق انحصاری آنها بود، ثروت فراوان گرد آوردند. آنان برنج و سایر کالاهای کشاورزی را در نقاطی که قیمت اجناس پائین بود خریداری می‌کردند و در بازارهای قشون می‌فروختند یا به ایالات دیگر صادر می‌کردند و از این راه سود سرشار می‌بردند.

پیشه‌وران خورده‌پا و بازرگانان مجبور بودند کلیه‌ی کالای خود را به پسر شاه و یا عمال او بفروشند و وضع بازرگانی آنچنان وخیم شد که نماینده دولت روس نوشت: «..... اکنون در نتیجه‌ی ورشکستگی بازرگانان، داد و ستد متوقف شده» (۶).

در نتیجه بدنبال انحطاط و سقوط اقتصاد کشاورزی، سقوط بازرگانی نیز بر مشکلات «نادر» افزود بطوریکه توصیفی که «براتیشف» مامور دولت «روس» در تابستان ۱۷۴۲ میلادی از ایران داده بود و نوشته بود: «تمام مردم کشور ایران از مزاحمت‌های بنیانکن و پیگیر شاه برای جمع آوری مجدد تعداد زیادی آدم و تهیه ذخایر غله ... به‌جان آمده‌اند .... و به‌کلی غارت شده‌اند» (۷) در سال ۱۷۴۷ مصداق بیشتر - بهتری داشت.

بهره‌کشی فتودالی و بازرگانی «نادر»، شورش‌های توده روستائی و شهری را بدنبال داشت. این مبارزه‌ها به اشکال گوناگون بود. روستائیان بطور دسته جمعی محل سکونت خود را ترک می‌کردند یا از مرزها عبور می‌کردند و یا در کوه‌ها، دسته‌هایی تشکیل داده، براهزنی می‌پرداختند و یا تحصیلداران مالیاتی «نادر» را بقتل میرساندند. «محمد هاشم» در باب خشونت محصلان نادر مینویسد: «میرزا سمیعای کارخانه آقاسی گنجعلی‌خانی، از روی مال اندیشی و پختگی گفت اگر خواهیم ما چهل و یک الف نادر پادشاهی که دویست و پنجهزار تومان باشد، از اهل فارس اخذ و بازیافت نمائیم امریست محال. باید جمیع اکابر فارس بلکه فقرايش را تلف نمائیم، بضرب و شتم و عذاب» (۸).

اینگونه وصول مالیات، توده را وادار می‌نمود تا محصلان مالیات «نادر» را بقتل برسانند. «و محصل‌های دیگر نادر پادشاه که بهر شهر و بلد رفته بودند ..... انمحصل را یا کشتند یا بزندان فرستادند» (۹). «کالوشکین» مامور ثابت «روس» در ایران شهادت می‌دهد که بسیاری از دهات «اصفهان» خالی از سکنه بود. نادر برای جلوگیری از فرار مردم، فرمانی صادر کرد که طبق آن، فرماندهان نظامی موظف بودند، توده‌های فراری را با خشونت، بجای اصلیشان باز گردانند. «براتیشف» می

نویسد که: « از خود تبریز تا امدان حتی یک ده یا قریه مسکونی وجود ندارد». «هان وی» تاجر «انگلیسی» ، شهادت میدهد که بسیاری از ساکنان ایالت «اصفهان» گریخته‌اند و بکوه‌های «لرستان» رفته‌اند و در نتیجه زمینها بایر مانده و خانه‌ها به ویرانه مبدل شده است. او می‌نویسد: «حتی وحشت یک جنگ مغلوب یا هجوم بربرها هم نمیتوانست خلق را به چنین بدبختی بزرگی که از پیروزیهای حکمران مستبد آنها نصیبشان شده گرفتار سازد. به نظر می‌رسد این حکمران بیشتر از دشمنان برای حقیر کردن اتباع خویش تلاش می‌کند» (۱۰).

«دامیان» Damian راهب «کجوشین» Capuchiu در آغاز سال ۱۷۴۷ می‌گوید که او در راه مشهد به رشت: «همه جا را بی‌سکنه دیده» (۱۱).

«محمد هاشم» از زبان نادر می‌نویسد: «آنچه بر ما معلوم و مفهوم میشود اینست که اهل ایران کمال استغنا یافته‌اند و طغیان می‌ورزند... بر ما واجب باشد که هوای طغیانرا از سر ایشان بیرون نمائیم» (۱۲). نخستین قیام پردامنه، در «بندرعباس» و «فارس» بوقوع پیوست و رهبری آنرا «شیخ احمد» بعهد داده‌اند. «نادر» ، «محمد خان بلوچ» (فتودال بزرگ) را به جنگ شیخ احمد فرستاد اما «محمد خان بلوچ» که از نفرت توده نسبت به «نادر» آگاه بود، برای برانداختن «نادر» ، به توده قیام کننده پیوست. «میرزا مهدی خان استر آبادی» می‌نویسد: «..... فوجی از سگان تازی را نیز که سگان بندرات بودند مانند کلب بهوای مرس و گردنکشی مرس از گردن کشیده بمکالبه و استکلاف برانگیخت و در سمت بهبهان و بنادر به نادر دوران آغاز و عصیان و تبار بطغیان کرده لوای مخالف برافراشت» (۱۳). «نادر» ، «احمدخان» را بمرکوبی شورشیان فرستاد، اما «احمد خان» شکست خورد و زندانی گردید. بدنبال این مسئله، «اعراب» و «بختیاریها» نیز بشورش پیوستند و دامنه آن چنان وسیع شد که «نادر» بناچار با «عثمانی» ترک مخاصمه نمود و خود بمرکوبی «محمد خان بلوچ» دست زد. و پس از پایان جنگ، «محمد خان بلوچ» را دستگیر نمود و در میدان «نقش جهان» «اصفهان» پس از دادن شکنجه فراوان، پوست از تنش بیرون کشیدند.

«جونس هنوی» تاجر معاصر «نادر» که مدتی در ایران اقامت داشت در باب «محمد خان بلوچ» می‌نویسد: «اگر اخلاق این مرد را در نظر بگیریم، خواهیم دانست که حمله او ناشی از جوانمردی و حس میهن-دوستی او بود، و ربطی به جاه‌طلبی یا عداوت نداشت» (۱۴). «نادر» شورش توده‌های «مازندران» را نیز در خون کشید و از

سرهای قیام کنندگان منارها ساخت. ویژه‌گی شورش توده‌های مازندران و «استرآباد»، شرکت بازرگانان در آن بود که ریشه در مناسبات ظالمانه تجارتي زمان داشت.

در همین سال بسبب مالیات بندی ظالمانه جدید، مردم «فارس» شورش نمودند اما «الله‌وردی‌خان» شورش را درهم شکست و سپاهیان او شورشیان را بقتل رساندند، و اموال مردم را غارت نمودند.

در ۱۷۴۴ قیامی در «مسقط» و «عمان» روی داد. در همین سال قیام دیگری در «خوری» و «سلماس» - در سال ۱۷۴۶ میلادی در «سیستان» و «کرمان» - از ۱۷۴۴ تا ۱۷۴۷ در «گیلان» در ۱۷۴۷ قیام «فارس» و «کرمان» و ..... کلیه این شورشها با شدت و بیرحمی در هم کوبیده شد.

«هنوی» می‌نویسد: «نادر در مدت اقامت خود در اصفهان مرتکب وحشیگریهایی شد که سابقا از خود نشان نداده بود ..... زیرا وی بر مردم اصفهان و حوالی آن مالیاتهای سنگین بست و عده زیادی از اهالی را به قتل رسانید» (۱۵).

«هنوی» شهادت میدهد که نادر پس از خروج از «اصفهان» در تاریخ ۱۷ ژانویه ۱۷۴۷ و ورود «بکرمان»، همان کشتار «اصفهان» را از مردم «کرمان» بعمل آورد: «و از کرمان به مشهد رفت و در آنجا نیز مرتکب وحشیگریهای بسیار شد» (۱۶).

شورشهای توده از یکطرف و اختلالات «سران فئودال نظامی» و «روحانیون» و «دیوانسالاران» با «نادر» از طرف دیگر، اقتصاد ایران را چنان تحلیل برد که «نادر» را به دیوانگی کشاند.

شورشهای توده بعالی چند موفق نشدند بر نادر پیروز گردند. آنان ضعفهای فراوان داشتند از جمله آنکه اکثرا فئودالهای بزرگ و متوسط رهبری قیام را بعهده داشتند و چون خود از میان توده برنخاسته بودند، مبین آرزوهای آنان نبودند. برای مثال «محمد خان بلوچ» خود فئودالی بزرگ بود که برای بازگرداندن «صفویان» به سلطنت کوشش میکرد. گذشته از آن، برخی از این فئودالها اندکی پس از شورش، به توده خیانت می‌کردند و به سوی نادر می‌رفتند (شورش عمان) استخوان‌بندی قیامها بسیار ضعیف و درهم بود و رهبری ملی و توده‌گرا، هدایت آنها را بدست نداشت. محلی بودن قیامها و عدم ارتباط بین قیامهای مختلف، (که از ویژگیهای قیامهای کشاورزان در دوران فئودالیسم است)، باعث میگردد که حکومت مقتدر مرکزی براحتی آنان را سرکوب کند.

سیاست ارضی و بازرگانی «نادر» نه تنها مورد نفرت توده بود،



بلکه مخالفت «دیوانسالاران» و «فئودالهای نظامی» را نیز باعث میشد. سیاست اقتصادی «نادر» در اراضی باعث شده بود که روستائیان دسته دسته، روستاها را ترک نموده و بنقاط دور دست بروند، و بدینوسیله از درآمد فئودالها بمقدار زیادی کاسته شود. از طرف دیگر «دیوانسالاران» نیز از این سیاست زیان می دیدند. زیرا با انحطاط اقتصاد کشاورزی و شهری (بازرگانی)، مداخل آنان نیز کاهش می یافت و یا گاهی به هیچ میرسید و بدین سبب «دیوانسالاران» در سالهای آخر حکومت «نادر»، در صف مخالفان جدی او درآمدند.

از طرف دیگر، با اجرای این سیاست، روحانیون نیز صدمه میدیدند. زیرا «نادر» اندکی پس از تاجگذاری، هنگام ورود به «قزوین»، موقوفات را از دست روحانیون خارج نمود و در اختیار خود و سربازان خود در آورد. «هنوی»، تاجر معاصر نادر از زبان او می نویسد: «نزدیک پنجاه سال بود مملکت روبه انحطاط می رفت... تا آنکه سربازان فاتح ما با جانبازی خود در راه دفاع و افتخار مملکت وضع را به حال اول باز گرداندند. این سربازان علمایی هستند که ما مدیون آنانیم، و بنابراین، عواید اوقاف باید به آنها اختصاص یابد» (۱۷)

گذشته از آن، او در صورت شکست در جنگها، به اعدام فرماندهان نظامی دست میزد، و کینه نظامیان را نیز بخود خریدار میشد. «نادر» که از وجود دسته های مخالف خبر داشت، برای ایجاد شکاف در صفوف آنها، دست به ترور مخالفان زد و تصمیم بقتل «محمدقلی خان»، (رئیس گارد) و «صلاح خان» و سایر خانهای «افشار» و دیگر قبایل گرفت (این ببهانه توطئه آنها برای قتل نادر بود). و برای قتل ایندسته «احمدخان ابدالی»، را نامزد نمود، اما «محمد قلی خان» از قصد او اطلاع پیدا نمود و پیش از اجرای حکم، شبانه به اتفاق چند تن دیگر، به چادر «نادر» رفته و او را بقتل رساندند.

پس از مرگ «نادر»، جنگهای خانگی بین فئودالها و جانشینان «نادر» آغاز شد. در سال ۱۱۶۰ هجری (۱۷۴۷م)، «علیقلی میرزای افشار»، برادر زاده «نادر» با نام «عادل شاه»، در «مشهد» به تخت نشست. اما یکسال بعد (۱۱۶۱ هجری - ۱۷۴۸ م) بدست برادرش «ابراهیم» سرنگون شد و چشمانش را میل کشیدند. چندی بعد «ابراهیم» نیز بقتل رسید و «شاهرخ» نواده «نادر» به سلطنت رسید. روحانیون مشهد به مخالفت با «شاهرخ» پرداختند و سید محمد نامی را که نسبتی با «صفویان» داشت، نامزد سلطنت نمودند و او «شاهرخ» را خلع کرد و دیدگانش را میل کشیدند و خود را «شاه سلیمان دوم» خواند



ولی چندی بعد بدست «یوسف علی خان» بقتل رسید و «شاهرخ» مجدداً به سلطنت انتخاب شد.

در سایر نواحی کشور، تمایلات تجزیه خواهی جریان داشت. «احمد خان ابدالی» در «افغانستان» اعلام استقلال نمود و «سیستان» و «هرات» را تسخیر کرد. در «مازندران» «محمد حسن خان قاجار» و در «آذربایجان»، «آزاد خان افغان» اعلام استقلال نمودند و «آذربایجان شمالی» و «گرجستان» و «ارمنستان» نیز استقلال یافتند.

در نواحی مرکزی، «کریم خان زند» و «علی مردان خان بختیاری»، اسماً «شاه اسمعیل سوم صفوی» را به سلطنت برگزیدند، اما رسماً «اصفهان» را بدو قسمت تقسیم نموده، بر آن نواحی حکم می‌راندند. چندی بعد در جنگی که بین ایندو در گرفت، «علی مردان خان» کشته شد و «کریم خان زند» مؤسس سلسله «زندیه» به سلطنت رسید.

«کریم خان» که خود از ایل نشینان چادر نشین بود، سیاست خود را مبتنی بر تکیه به فتودالهای چادر نشین و فتودالهای اسکان یافته و بازرگانان بزرگ قرار داد و کوشید از میزان مالیاتهای توده‌های روستائی و شری بکاهد. اما در عهد او نیز کم و بیش، همان اشکال قدیمی فتودالی و مالیات‌بندی پیشه‌وران شهری رعایت میشد و فاصله طبقات بشدت رعایت و محافظت میشد.

«محمد هاشمی» می‌نویسد: و از جانب پادشاه باید زی هر صنفی از اصناف ناس از مرد و زن و بزرگ و کوچک معین و مقرر باشد که هرکس در زی خود داخل و از زی خود نتواند بیرون شدن تا آنکه شریف و ضعیف و مخدوم و خادم و خاص و عام و سپاه و رعیت و هر صنفی از صنف دیگر ممتاز و معروف باشد» (۱۸).

این نویسنده فهرست دقیقی از اجناس کشاورزی و صنعتی دوران کریم‌خان (که خود بچشم خود دیده است) و قیمت آنها بدست میدهد و جمع مالیات استانیهای ایران (جز خراسان) را در عهد «کریم‌خان» پانصد و پنجاه هزار تومان می‌نویسد، که نسبت به دوران «نادر»، رقم بسیار عادلانه‌ای است.

در دوران «کریم‌خان» نیز شورشهایی در ایران درگرفت که از جمله آنها شورش بود در «کرمان» به رهبری «تقی خان درانی» که از پهلوانان آنشهر بود و بادوسه هزار سوار و تفنگچی علیه «خدا مرادخان» حاکم «کرمان» به جنگ پرداخت و بگفته «محمد هاشم»: «طبل طغیان کوفت و کرمان و حدودش را مانند دل عشاق درهم آشفست... و اهل شهر کرمان نیز از عالیجاه خدامرادخان متنفر و باتقی‌خان مذکور، مألوف و مربوط

بودند، (۱۹).

کریم‌خان برای سرکوبی نهضت پیشه‌وران و قشرهای خورده‌پای شهری کرمان، «علی‌خان تهمتن» یکی از سرداران سپاه خود را به جنگ «تقی‌خان درانی» فرستاد، اما «تقی‌خان» پیروز شد و «علی‌خان تهمتن» را با تفنگ بقتل رساند و جسدش را به آتش کشید. «کریم‌خان زند» نظر علی‌خان زند، را بجنگ مردم «کرمان» فرستاد و در این جنگ «تقی‌خان» شکست خورد و او را نزد «کریم‌خان زند» بردند. فرمود طناب برگردنش افکندند و کشیدند و او دست در عقده‌های طناب درآورده و بجانب خود کشیده از دو طرف بیست مرد که سرطنابرا به دست داشتند برزمین افتادند و الاجاه کریم‌خان وکیل‌الدوله جم اقتدار از روی غیظ بعمله جات اشارتی فرمود که طناب را بکشید که بیکبار قریب به هزار نفر هجوم نمودند و طنابرا کشیدند و آن یکه پهلوان نامدار را خفه نمودند و بجای دار افکندند، (۲۰).

بامرگ کریم‌خان، جنگهای فتودالهای بزرگ بایکدیگر، برسربردست گرفتن قدرت آغاز شد. نماینده فتودالهای جنوب «لطفعلی‌خان زند» و نماینده فتودالهای شمال، «آغامحمدخان» بودند. جنگ ایندو، به سود «آغا محمد خان» بود و او در این راه از یاری «حاجی ابراهیم خان» بهره‌مند شد.

پیروزی «آغامحمدخان» نماینده فتودالهای شمال اتفاقی نبود. بموازات انحطاط اقتصادی روزافزون مناطق جنوبی ایران، مناطق شمالی در طول قرن دوازدهم هجری (۱۸ میلادی) به پیشرفتهای اقتصادی بزرگی دست یافته بود. تجارت بادل اروپایی و صدور «ابریشم» و «پنبه» به اروپا و وجود جاده‌های کاروان‌رو تجارتي و بخصوص تجارت مدام و توسعه بازرگانی بادولت روسیه، فتودالهای شمالی را ثروتمند نموده و طبعاً آنان از ساز و برگ جنگی بهتری برخوردار بودند. آغامحمدخان در سال ۱۲۱۱ هجری (۱۷۹۶ میلادی) در تهران تاجگذاری کرد و خوانین فارس و کردستان را سرکوب نمود و روابط تجارتي با کشورهای اروپایی را گسترش داد. او نیز دچار ترس و وحشت از سران نظامی فتودال بود و به شیوه تروردست‌زد و مخالفان خود را بقتل رساند تا اینکه سرانجام بدست عده‌ای از خوانین و درباریان در سال ۱۲۱۲ هجری (۱۷۹۷ م) در شهر «شوش» بقتل رسید.

ایران در قرن دوازدهم هجری (۱۸م) از لحاظ اقتصادی دچار انحطاط شدیدی بود و در این قرن انحطاط مرحله آخر فتودالی که بسبب تسلط چند سلسله چادرنشین نظیر «افشاریه» و «زندیه»، «بارسوم» «پدرشاهی»،

آمیخته شده بود ، کاملاً نمایان شد . این انحطاط اقتصادی در پایان قرن دوازدهم و آغاز قرن سیزدهم هجری تابدانجا ادامه یافت که انحطاط سیاسی را نیز باعث شد و ایران را در معرض اعمال نفوذ اقتصادی و سیاسی کشورهای اروپایی نظیر فرانسه و انگلیس که مدتها بود با انقلاب «بورژوازی» برضو دایسم پیروز شده و در جاده تکامل صنعتی گام بر میداشتند ، و نیز دولت «روس» که با حفظ اشکال مختلف -دولتی ، سرمایه‌داری را نیز پذیرفته بود ، قرارداد ، و فصل نویسی در تاریخ ایران باز شد که سرانجام آن ، انقلاب «مشروطه» و پیروزی «بورژوازی» بود .

## زیونویس «افشاریه و زندیه»

- ۱- محمد شفیع وارد تهرانی ، تاریخ نادرشاهی (نادرنامه) ، به اهتمام رضا شعبانی (تهران، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۹) ص ۲۵۱
- ۲- آ.س.خ- فخریه «روابط روسیه باایران» ۱۷۳۹، پرونده ۵، برگ-۵۵۸ ، نقل از دولت نادرشاه ، م.ر- آرنووا- ک.ز. اشرفیان، حمید مؤمنی(تهران مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۵۲) ص ۸۷
- ۳- آندره فوکلوستر ، تاریخ نادرشاه ، محمد باقر امیرخانی (تبریز ، سروش ۱۳۴۶) ص ۴۷
- ۴- آ.س.خ.ر. فخریه «روابط روسیه باایران» ۱۷۴۳ پرونده ۳ برگ ۵۳۰ و ۱۷۴۷، پرونده ۱، برگ- ۷۴، نقل از ص ۱۱۱ دولت نادرشاه
- ۵- همان اثر ، ص ۱۰۹
- ۶- فخریه «روابط روسیه باایران» ۱۷۴۷، پرونده ۱ برگ- ۱۴۰، نقل از دولت نادرشاه ، ص ۲۸۷
- ۷- همان کتاب ، ص ۲۷۳
- ۸- محمد هاشم رستم الحکماء ، رستم التواریخ ، باهتمام محمد مشیری ، تهران ، ۱۳۴۸ ، بدون ذکر نام ناشر) ص ۲۰۹
- ۹- همان کتاب ، ص ۲۱۰
- ۱۰- ج- هانوی، جلد ۲ ص ۴۱۳، نقل از ص ۱۸۱ دولت نادرشاه
- ۱۱- همان کتاب ، ص ۱۸۱
- ۱۲- محمد هاشم رستم الحکماء ، رستم التواریخ، ص ۲۰۸
- ۱۳- میرزا مهدی خان استرآبادی، دره نادره ، سید جعفر شهیدی (تهران، انجمن آثار ملی ، ۱۳۴۱) ص ۳۴۴
- ۱۴- جونس هنوی ، زندگی نادرشاه ، اسماعیل دولتشاهی (تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۶) ص ۱۳۹
- ۱۵- جونس هنوی ، زندگی نادرشاه ، ص ۳۱۰
- ۱۶- همان کتاب ، ص ۳۱۱، ۳۱۲
- ۱۷- همان کتاب ص ۱۶۰
- ۱۸- محمد هاشم، رستم التواریخ، ص ۳۲۶
- ۱۹- همان کتاب ، ص ۳۷۶
- ۲۰- همان کتاب ، ص ۳۷۷

## قاجاریه

### فئودالیسم (روابط ارضی)

با وجود نفوذ سرمایه‌داری در قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی)، زمین هنوز اهمیت خود را حفظ کرده بود. و در نیمه اول قرن نوزدهم، همان روابط ارضی سابق و بهر مکتبی فئودالی برقرار بود. در این نیمه، تسلط فئودالها، بر جنگلها و مراتع آبیاری کامل شد و روستائیان بالکل در پنجه فئودالها اسیر شدند. «ژوبر» که در سال ۱۸۰۶، از طرف ناپلئون، برای کسب اطلاعات به ایران آمد، شهادت میدهد که روستائیان ایرانی که ظلم فراوان تحمل می‌کنند و کارد به استخوانشان رسیده، از مزارع خود می‌گریزند و به نقاط دور دست میروند (۱).

«فریزر» در کتاب خود (داستان سفر خراسان)، که در سال ۱۸۲۲ میلادی (۱۲۳۸ هجری) نوشته شده شهادت میدهد که هیچ طبقه از مردم ایران را نمیتوان یافت که بقدر دهقانان و برزگران محنت زده و ستمکش باشند. پیوسته بزور از آنان مال میستانند و: «آنچه بیشتر دل آدمی را ببرد می‌آورد آنست که این ظلم و ستم را نه از حیث کمیت پایان‌یست و نه از نظر کیفیت» (۲)

در این نیمه مالیاتهای دیگری نیز بر روستائیان تحمیل شد. مأموران حکومت برای مخارج خود و ابواب جمعی خود، در مناطقی که تحت اختیارشان بود مالیاتی بنام «تفاوت عمل» دریافت میکردند. افراد قشون و پیکهای دولتی در خانه‌های روستائیان، بزور اقامت میکردند

و علاوه بر مخارج خود و چارپایانشان ، اهل خانه را مجبور به خدمت می‌کردند و در صورت کوچکترین مقاومت ، سروکار روستائیان با قنடاق تنگ و چماق بود .

مالیاتهای فوق‌العاده بدو صورت بود . اول ، کار اجباری و مجانی ، روستائیان ، در مواقعی که شاه میخواست کاخ یا قنات بسازد . و دوم ، در صورت عبور قشون از دعات ، یا گذر سفراء خارجی و افراد هیئت از و با ازدواج یکی از اسراد خاندان سلطنت ، روستائیان مجبور به پرداخت مالیات بودند . «موریه» مأمور سیاسی «انگلیس» در ایران ، مالیات عرفی‌العاده روستائیان را «صادر» می‌نامد و شهادت میدهد که : «غریب ازین نوع مالیات آه و ناله دارد» (۳) . «غریزر» شهادت میدهد که حکومت ایران : «پیوسته برای وصول مالیات مملکت چشم امید به بزرگران دوخته است» . «موریه» مالیات محصولات کشاورزی را (جدا از بهره مالکانه) یک پنجم کل قیمت محصول می‌نویسد .

«لمتون» وضع روستائیان نیمه اول قرن نوزدهم را چنین خلاصه می‌کند : «وصف اسلوب مالیات ارضی و اداره کردن آن را در دوران اولیه قاجاریه (نیمه اول قرن نوزدهم) میتوان در چند کلمه خلاصه کرد . انحطاط ، سوء تدبیر ، ظلم و ناامنی» (۴) .

در نیمه اول قرن نوزدهم ، رسم «قبول» نیز رواج کامل داشت . «قبول» در برخی مواقع عبارت بود از اختصاص عواید یک منطقه به یک نفر . که خدمتی برای دربار انجام داده بود و در یازهای مواقع عسارت بود از رانندگی زمین حاصله بحدای مشوق و موجب . «قبولداران» حق وصول مالیات را در مناطقی که در حصار آنها گذاشته شده بود داشتند . آنرا بدفع خود ضبط میکردند و در مقابل موظف بودند در مواقع لزوم از نظر افراد ، قشون دولتی را تغذیه کنند . این سیاست ، به «قبولداران» اجازه میداد تا در بیرحمانه‌ترین شکل ممکن ، روستائیان را استثمار کنند . قبولداران سه دهم محصول را بعنوان بهره مالکانه می‌گرفتند . سه شهادت غریزر) . و پس از آن نوبت مالیات «دیوان» و مالیاتهای عرفی‌العاده (که حالا ذکر کردیم) بود و سرانجام چیزی در دست روستائیان باقی نمیبماند . «قبول» هر نوعی ، رواج بسیار داشت و صاحب «قبول» در مقابل دولت ، عواید حاصله را در مقابل «قبول» می‌پرداخت و در مقابل دولت ، عواید حاصله را در مقابل «قبول» می‌پرداخت و در مقابل دولت ، عواید حاصله را در مقابل «قبول» می‌پرداخت .

تثبیت نمودند . اما پس از آنکه شاه «قمشه» را بعنوان «تیول» به داماد خود «قاسم خان» داد ، او در مدت دوماه عواید مالیاتی را تا بیست و سه هزار تومان بالا برد و بگفته «فریزر» «مردم را دلشکسته و نومید کرد» (۵) . علاوه بر آن در نیمه اول قرن نوزدهم ، درآمد عای مالیاتی به مقاطعه میرفت و مقاطعه داران با خشونت فراوان به وصول مالیات دست میزدند و تنها در آذربایجان (در زمان عباس میرزا) بود که این رسم در آن نواحی لغو شد و میزان مالیات تثبیت گردید . وصول مالیات در دوران «فتحعلی شاه» (نیمه اول قرن نوزدهم) با خشونت کامل انجام میگرفت ، چنانکه حوی پرداخت مالیات «فارس» به تعویق افتاد شاه ، به «امین الدوله» فرمان داد که با سپاهی گران عازم «فارس» شود و مالیات مقرر را وصول کند و در صورت مقاومت : «به نیروی شمشیر و آتش آن سامان را ویران کند و غلات را تباه سازد و آتش در روستاها افکند و گاو و گوسفند و غلات را تباه سازد و اگر کسی از عشایر و دهقانان زنده ماند اسیر کند و بطهران آورد» (۶) در نیمه اول قرن نوزدهم بروسعت املاک خالصه افزوده گردید و در مقابل از زمینهای وقفی کاسته شد .

«محمدشاه» (از ۱۲۵۰ تا ۱۲۶۴ هجری - ۱۸۳۴-۱۸۴۸ میلادی) سلطنت کرد) زمینهای وسیع اطراف «اصفهان» را ضبط نمود و جزو املاک خالصه کرد ، از آن پس ، روستاهای این ناحیه روبرویرانی نهاد . «مورینت» عست بیک زمینهای ایالت «فارس» و «عراق عجم» را از شاه «محمدشاه» میخرید (۷) . او متذکر میشود که نصف محصول از طرف روستائیان بعنوان مال الاجاره زمین بشف شاه وصول میشد و این جدا از مالیاتهای دیوانی بود .

در زمینهای خالصه ، از روستائیان ده یک محصول و قیمت آب قنات گرفته میشد . (بمانند اراضی ملاکان) و مالیاتها نیز بجای خود بود . تنها فرق بهره مالکانه اراضی خالصه با اراضی مالکان این بود که در اراضی خالصه بگفته فریزر : «دهیک گاه هم گرفته میشد» (۸) «موریه» سهادت میدهد هنگامی که «امین الدوله» املاک خالصه را از دیوان اجاره کرد و به دهقانان اجاره داد . در صورت دادن گاو نر و خرد ، هنگام درو محصول ، سه چهارم محصول را نصاحب میکرد .

از نیمه دوم قرن نوزدهم «محمدشاه» «فتحعلی شاه» در ایران دچار بحران اقتصادی شد . قانون مالیات ایران ، «به سبب زمینهای بیشتراخت» در این زمان «بسیار سنگین» بود . «فریزر» «اوقات» و «نمودن» ضعف «محمدشاه» را در این زمان «بسیار» «احزان» داد که زمینهای غیرمزروع

دولتی را ضبط نمایند و بدین ترتیب رفته رفته از مقدار خالصه‌جات کاسته شد و بزمین‌های فئودالها اضافه گردید . در اواسط قرن نوزدهم، دربار که احتیاج فراوان به پول داشت ، شروع به فروش خالصه‌جات نمود . و بدین ترتیب در حدود نیمی از اراضی شمال به تصرف «خانها» درآمد و براملاک «اشراف» و «ملاکان» افزوده شد . در نیمه دوم قرن نوزدهم ، «بورژوازی» شهری و «روحانیون» شروع بخرید اراضی نمودند . زمین‌داری زمینه پرسودی برای سرمایه‌گذاری بود و برحیثیت افراد می‌افزود . مأموران حکومت ، و بازرگانان مرفه و روحانیون ثروتمند ، اراضی خالصه و غیرخالصه را می‌خریدند و بدین ترتیب رفته رفته ، دسته جدیدی که به آنان «ملاک» می‌گفتند پدید آمد . در مقابل این امتیازات، خان مجبور بود یک‌دهم محصول را به «شاه» بپردازد .

در این نیمه مالکان ، بیشتر اراضی را در اختیار گرفتند و رفته رفته از تعداد خورده مالکین کاسته شد . بی‌نظمی وصول مالیات و تمرکز اراضی زراعی در دست مالکان باعث شد که خورده مالکان تحت فشار فوق‌العاده قرار بگیرند . زیرا در دورانی که بهره مالکانه به صورت جنس پرداخت میشد ، زندگی روستائیان و خرده مالکان کم و بیش قابل تحمل بود . اما با لغو این روش ، بسیاری از روستائیان دچار فلاکت شدند . مالکان بزرگ از قدرت روزافزون خود و هرج و مرج کشور و فساد «دیوانسالاران» استفاده میکردند و از پرداخت مالیات مختصری که قبلاً بدولت میدادند شانه خالی می‌کردند . در نتیجه فشار اصلی بر «خورده مالکان» و «روستائیان» وارد میشد . و آنان مجبور به فروش «اثاث‌البیت» و گاو و گوسفند خود میشدند و بدین ترتیب رفته رفته از زراعت دست می‌کشیدند و از روستاها فرار می‌نمودند و چون تولید کشاورزی دچار رکود میشد ، اقتصاد کشور بحال نزع میافتاد و از ارزش پول کاسته میشد .

«لردکرزن» که در اواخر «دهه نهم» و اوائل «دهه آخر» قرن نوزدهم، ایران را دیده در لیست‌های مالیاتی دولتی نام دهات بسیاری را دیده که روستائیان آنها بدلائل مختلف ، آنجا را ترک کرده بودند . او از افزایش سرسام‌آور مالیات روستائیان یاد می‌کند و از آنان بعنوان تنها طبقه‌ای که بار سنگین مالیاتها را بردوش دارند سخن می‌گوید . و می‌افزاید : «ممکن است شگفت‌انگیز نماید که چگونه راه و رسمی که تا این حد زیاد نسبت به طبقه‌ای که بار مالیات را بردوش دارند تحمیل است . آن هم عده‌ای که اکثریت افراد جامعه را تشکیل می‌دهند و هیچ وقت در برانگیختن آشوب قصور ننمودند، باز رویه تسلیم و رضا پیشه



کرده‌اند، (۹)

«کوبینو» شهادت می‌دهد که «روستائیان بعلت ظلم فراوان ماموران دولتی و بهره‌کشی ظالمانه خانهای محلی، روستاها را بطور دسته‌جمعی ترک می‌کنند و این مهاجرت‌ها همواره پنهانی و شب‌هنگام صورت می‌گیرد و آنان به کوهستانها می‌گریزند و از شر ماموران دولتی که به تعقیب آنان پرداخته‌اند، راحت میشوند» (۱۰).

«فیروز میرزا فرمانفرما» که در سال ۱۲۹۷ هجری، از طرف دولت به مأموریت «سیستان» و «بلوچستان» رفته بود، می‌نویسد که زارعین «بمپور» (که به آنها زعیم می‌گفتند) : «از گرسنگی و پریشانی حالت خود تشکی می‌نمودند و علف می‌خوردند و نه در سرکلاه و نه در پای کفش، لوت و عور مثل حیوانات» (۱۱).

«م. پاولویچ» متذکر میشود که روستایی ایرانی که زمانی یکدهم محصول خود را به «خان» و یکدهم دیگر را بحکومت میداد. اکنون در صورتیکه با وسایل شخصی (بذر و گاو) به زراعت بپردازد در حدود سی‌وسه درصد (۳۳٪) را باید بمالک بدهد و در صورتیکه بذر و گاو و وسائل کشاورزی را نیز از مالک بگیرد باید هنگام برداشت، در حدود هشتاد و پنج درصد (۸۵٪) محصول را به مالک بپردازد (۱۲). همین نویسنده، یگانه امتیاز دهقان ایرانی را نسبت به دهقان «روسی»، شخصیت حقوقی او میداند و این بدان معناست که روستایی ایرانی، بمانند «سرف» با زمین خرید و فروش نمیشده و مقید بزمین نبوده است.

«پاولویچ» بهترین و دقیق‌ترین اطلاعات را راجع به توده روستایی و انواع بهره‌کشی فئودالی (خانها) از روستائیان بدست میدهد. در نیمه دوم قرن نوزدهم، روستایی ایرانی، در مقابل استفاده از زمین این تکالیف را بعهده داشت.

- ۱- یک پنجم محصول دیم، و یک سوم محصول زمینهای آبی
- ۲- تأمین مخارج مباشر و سواران خان
- ۳- تقدیم یک سوم بهره مالکانه بصورت جنس و دوسوم بقیه

بنقد

- ۴- حمل سهمیه ارباب به انبارهای او و یا بازار فروش
- ۵- در صورتیکه سهمیه مالک تا رسیدن محصول جدید در بازار بفروش نمیرفت تا یکماه قبل از برداشت محصول جدید، آنرا بقیمت روز بین زارعین تقسیم می‌کرد. در عوض زارعین بایستی هنگام خرمن محصول جدید، با قیمت یکماه پیش، سهم ارباب را باو مسترد دارند.

بدین ترتیب ارباب در ازای هر یکمن غله ، یک من و نیم و گاهی تا دومن دریافت میکرد.

۶- درفصل سرما اسبهای مالک بین روستائیان تقسیم میشد و آنان هزینه نگهداری اسبان را بگردن می گرفتند

۷- هنگام ساختمان خانه برای ارباب ، روستائیان مجبور به بیگاری بودند . تعیین تعداد آنان با ارباب و تهیه خوراک روزانه، بعهده خودشان بود

۸- تهیه وسایل سوخت ارباب بعهده روستائیان بود.

۹- حمل نامه‌ها بین چاپار خانه‌ها بعهده روستائیان بود

۱۰- حمل اجناس مالک از نقاط دوردست به ده ، بعهده روستائیان بود

۱۱- کوچ نشینانی که هنگام زمستان از بیلاق باز می‌گشتند ، توسط مالک بین روستائیان سرشکن میشدند و غذا و هستی آنان بغارت میرفت

۱۲- روستائیان اجبار داشتند هم برای دولت و هم برای مالک خدمت سربازی انجام دهند و هنگامی که سرباز دولت میشدند ، سربازی پیشه مادام‌العمر آنان میشد و بپس از مرگ ، به فرزندانش منتقل میشد . سربازی برای مالک بدو صورت بود . در حالت اول ، مالک از هر ۲۵ خانوار یک سوار میگرفت و تهیه اسب و اسلحه و آذوقه او و خانواده‌اش بعهده سایر روستائیان بود . ارباب از این نوع سواران برای شکار و نیز سرکوبی شورشهای روستایی استفاده میکرد . در صورت دوم ، درمواقع حساس که ارباب برای حمله به املاک همسایگان ، احتیاج بسوار داشت ، تمام زارعینی که قدرت حمل اسلحه داشتند بسیج میشدند و تهیه لوازم مورد احتیاج جنگ نیز بعهده خودشان بود

۱۳- هنگام شکار ، مالک ، روستائیان تهیه مخارج او و اطرافیان و مهمانان او را بعهده داشتند

۱۴- مالک زارعین گناهمکار ! را جریمه و حتی تیرباران می‌نمود . محاکمه کردن - تعیین و تغییر (ازدباده) مالیات و حبس و شلاق شکنجه، حق مسلم خان و مباشر او بود .

این نوع بهره‌کشی ، همانگونه که دیدیم ، باعث فرار روستائیان از مزارع میشد و اقتصاد روستایی را فلج میکرد و درنتیجه برسیاست کشور ، تأثیرات ناگوار می‌گذاشت . دهقانان که از شمه‌جا ناامید بودند . دست بسوی «روحانیون» بزرگ دراز میکردند ، اما تعداد بسیاری از این روحانیون با وابسته به نژودان ، برپا خورد از مالکان بزرگ برنزدند

«حاج ملاحی‌کنی» هنگام قحطی بزرگ، درهای انبارهای وسیع غله‌اش را جز بروی افراد خانواده‌اش، بروی هیچکس نگشود. آنان به خاطر حفظ منافع طبقاتی خود و همپالگی‌هایشان، شریعت را تحریف‌میکردند و خود به‌مدستی صاحبان مشاغل، شروع به دست اندازی به اراضی (خریداری آنها) و یا تصرف عدوانی اراضی زراعتی نموده، روستائیان را از زمینهای زراعی اخراج میکردند. آنان حتی به اراضی «موقوفه» نیز رحم نمیکردند. به شهادت «پاولویچ»: «املاک «زهریه» که از ۲۰۰ سال پیش باینطرف موقوفه بود، بمالکیت خصوصی اشخاص درآمد. از این املاک که دارای ۳۸۰ پارچه آبادی و وسعتش بیش از املاک حکومت ساکسون بود بیش از ۱۵ پارچه ده در اختیار مسجد باقی نماند» (۱۳).

سریچی مالکان از پرداخت مالیات بدولت (که ریشه در قدرت آنها و ضعف حکومت مرکزی داشت) و فرار روستائیان از زمینهای آباء و اجدادی، اقتصاد ایران را فلج کرد. درآمد دولت ایران که در سال ۱۸۰۳ به شهادت «مالکولم»، ۱۵۰ میلیون فرانک بود، در ۱۸۱۵ به ۷۵ میلیون فرانک رسید و در ۱۸۸۹ به کمتر از ۴۰ میلیون ریال تنزل کرد. و هنگام جلوس «مظفرالدین شاه» به ۳۲۵ میلیون رسید. ارزش پول چنان پائین آمد که به شهادت «پاولویچ» «تمام مسکوکات بکشورهای همسایه مخصوصاً به هندوستان حمل شد، و در آنجا پس از ذوب بصورت سکه روپیه ضرب میشد» (۱۴).

روابط ارضی و بحران اقتصادی کشاورزی در دهه اول قرن بیستم نیز بمانند قرن نوزدهم بود. و این بعلت ازدیاد روزافزون تعداد مالکان بود. زیرا «ناصرالدین شاه» بدستور مشاوران خود، برای تأمین هزینه‌های شخصی، دستور فروش املاک خالصه را به مالکان صادر کرد. ازدیاد مالکان، با تشدید بهره‌کشی فئودالی و نیز افزونی مالیاتهای دولتی همراه بود. در سال ۱۹۰۰ بعلت خالی بودن خزانه دولتی، هیئت وزرا سالی دوبار فرمانداران شهرها و ایالات را تعویض میکرد. و آنان موظف به تقدیم هدیه به «صدر اعظم» و «شاه» بودند و بهمین سبب، حاکم به مالکان فشار می‌آورد و مالکان نیز مالیاتهای اضافه را از توده روستایی طلب می‌کردند. «رابینو» که در فاصله سالهای ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۲ «کنسولیاری» «بریتانیا» در «رشت» بوده، شهادت میدهد که مالک یکسوم توتون‌زار یا یک من شاه (۸۹۵ کیلوگرم) پيله ابریشم را درازای هر جریب - پانزده تاسی قوتی برنج در ازای یک جریب زمین (هر قوطی ۲۹ کیلو و ۵ گرم)، با اضافه نوبر محصولات و تعدادی تخم مرغ و

فرا گرفت . «ملاحسین بشرویه» یکی از افراد حروف «حی» (۱۵) که از مدتها قبل در خراسان بسر میبرد و موفق شده بود جمع بسیاری از پیشه‌وران و کشاورزان را با خود همراه کند ، به سوی «مازندران» براه افتاد و بسیاری از توده را با خود همراه نمود و به قلعه «شیخ‌طبرسی» رفت و کار او و پیروانش بالا گرفت . آنها سروسامانی به وضع قلعه دادند . دیوارها را بالا برده و محکم کردند . خندق حفر نمودند و به ساختن آلات جنگی پرداختند و پس از گردآوری آذوقه لازم ، دوهزار مرد جنگی ، آماده نبرد با قوای دولتی شدند . «ناصرالدین شاه» به قوای دولتی و فنودالهای محلی فرمان داد تا آنان را تار و مار کنند . یاران «ملاحسین بشرویه» در اولین جنگ ، آنچنان چشم زخمی بقوای دولتی نشان دادند که بگفته مورخ فنودال «اعتضادالسلطنه» : «دلهای لشکریان ضعیف شد و هرکس هرجا اقامت داشت در همان‌جا ماند» .

پس از پیروزی «بابیه» ، حکومت مرکزی ، سپاهی گران بسرکردگی «شاهزاده مهدیقلی میرزا» به «مازندران» فرستاد و آنها قلعه را محاصره نمودند . در اولین شبیخون «ملاحسین بشرویه» به قوای دولتی ، بسیاری از لشکریان و نیز «سلطان حسین میرزا» پسر «فتحعلی‌شاه» و «داود میرزا» پسر «ظلال‌السلطان» بقتل رسیدند (۱۶) .

روحیه انقلابی بابیان و شجاعت‌های کم‌نظیر آنان تابدان حد بود که «اعتضادالسلطنه» می‌نویسد : «لشکر شاهزاده از هول و خوف ، سروپای برهنه به جانب قلل جبال و مغالهای صحاری پراکنده شدند به قسمی که ایشان را در آن هوای سرد مجال پوشش لباس نبود» (۱۷) .

چند روز پس از این واقعه ، در شب دهم ربیع‌الاول ، سه ساعت قبل از طلوع صبح ، «ملاحسین» باتفاق چهارصد نفر تفنگچی از قلعه بیرون آمد و به قوای خواب‌آلود دولتی شبیخون زد . «بابیان» مساکن سپاهیان دولتی و سواران فنودالهای محلی را به آتش کشیدند و اوضاع را چنان آشفته نمودند که قوای دولتی ، یاران خود را هدف گلوله قرار میدادند . «بابیان» یکی از فرماندهان قوای دولتی بنام «محمدسلطان‌یاور» را با شمشیر بدونیم نمودند و پس از به قتل رساندن تعداد بسیاری از سپاهیان دولتی ، بسوی قلعه بازگشتند .

در این جنگ ، «ملاحسین بشرویه» هدف گلوله قرار گرفت اما پنهان نمود و پس از بازگشت به قلعه ، درمیان دروازه از اسب افتاد و یارانش او را نزد «حاج محمد علی» بردند . «ملاحسین» خطاب به یاران خود گفت ، چنان ندانید که من مرده‌ام ، زیرا تا چهار روز دیگر زنده خواهم شد و از قبر بیرون خواهم آمد . سپس «حاج محمد علی» را به

جانشینی خود انتخاب نمود و به یارانش گفت که دست از جنگ برندارید تا پیروز شوید . پس از این سخنان بیاران نزدیک خود گفت که مرا در جایی دفن کنید که هیچکس از قلعگیان نداند و سپس درگذشت . پس از مرگ «ملاحسین» ، «بابیان» به مقاومت افزودند و حکومت مرکزی پی‌درپی سپاهیانی به مازندران فرستاد و محاصره قلعه چندین ماه طول کشید و صدمات فراوان بر قوای دولتی و سپاهیان «فتودال» های مازندران فرود آمد . و چون گزارش این شکستها به تهران رسید ، «ناصرالدین شاه» که به خشم آمده بود ، به «سلیمان‌خان افشار» فرمان داد تا با «لشکری خون‌خوار» به «مازندران» برود و به غوغای «بابیه» خاتمه دهد . در جریان محاصره قلعه ، ملایان مازندران بیش از سپاهیان دولتی در تب و تاب بودند و پیوسته حکم جهاد میدادند ، اما چون قوای دولتی آنان را به نزدیکی قلعه آورد و ملایان با چشم خود شجاعت‌های عجیب «بابیه» را دیدند ، بهانه آورده ، عزم بازگشت نمودند . یکی میگفت من نفقه عیالم را نداده‌ام . دیگری می‌گفت من به فلان شخص بدهکارم و اگر بمیرم در آن دنیا گرفتار عذاب میشوم . آن یکی می‌گفت جنگ با کفار کار سپاهیان است نه ملایان . آندیکر می‌گفت که اگر بمیرم کسی نیست از کودکانم نگهداری کند . و خلاصه آنقدر عجز و لابه کردند و بهانه آوردند که فرماندهان قوای دولتی دیدند حضور اینان نه تنها مفید بحالشان نیست ، بل روحیه سربازان را نیز خراب خواهند کرد و روی همین اصل ، همگی آنان را به شهرهایشان بازگرداندند . پس از این واقعه محاصره قلعه تنگتر شد و آذوقه قلعگیان رو به اتمام نهاد تا جائیکه دیگر هیچ چیز برای خوردن در قلعه نماند . قوای دولتی با توپ ، برج و باروی قلعه را درهم شکست و سربازان بدرون قلعه ریختند و پس از قتل بسیاری از «بابیان» «حاج محمدعلی» را باتفاق دویست و چهارده تن از پیروانش دستگیر نموده ، باردوی شاهزاده بردند و شاهزاده باآنکه به قرآن قسم یاد کرده و به آنان امان داده بود ، نقض قسم نموده و دستور داد سربازان شکم یک یک آنها را پاره نموده و معیاء و احشایشان را بیرون ریختند .

پس از ختم کار «بابیان» در «مازندران» ، شورش عظیمی در زنجان برپا شد . زهیر «بابیان» زنجان «ملاحمد علی زنجانی» یکی از علمای بزرگ آنزمان بود . «میرزا تقی خان امیر کبیر» بمحض اطلاع از شورش «زنجان» ، «امیراصلان‌خان» را باین شهر فرستاد تا «ملاحمدعلی» را دستگیر نموده ، به پایتخت بفرستد . «بابیان» به مقاومت برخاستند و باوجود آنکه از لحاظ سلاح در مضیقه بودند ، قوای دولتی را که مجهز

به توپ و خمپاره و تفنگ بود ، بعقب راندند .

آنان حيله‌هاى عجيبى بكار مى‌بستند . از جمله ، اموالى گـرد مى‌آوردند و در خانه‌هاى محله «بابيان» مى‌ريختند و در آن خانه‌ها سوراخهاى بوجود مى‌آوردند و عمداً روبه فرار مى‌نهادند و قواى دولتى كه به تعقيب آنها بر مى‌خاست ، بمحض ورود به آن خانه‌ها ، سرگرم غارت اموال مى‌شدند و در همين هنگام «بابيان» از سوراخهاى خانه‌ها ، آنان را بزيـر آتش مى‌گرفتند و نابودشان مينمودند .

بدنبال شكستهاى پي‌درپي قواى دولتى ، حكومت مركزى ، سپاهيانى تازه نفس به‌مراه توپ و خمپاره به «زنجان» فرستاد ، اما «بابيان» در هرجنگى كه اتفاق مى‌افتاد ، پيروز مى‌شدند . سرانجام در يـكى از اين جنگها ، «ملاحمدعلى» زخم برداشت و چون مرگ خود را نزديك ديد ، بمانند «ملاحسين بشرويه» به ياران خود گفت كه من پس از چند روزى بدين زخم هلاك ميشوم ، اما شما پريشان خاطر مشويد و جنگ را ادامه دهيد زيرا من پس از چهل روز زنده خواهم شد . با مرگ او ضعف بر «بابيان» چيره شد و پس از يكرشته جنگهاى خونين ، نيرو-يشان تحليل رفت و سپاهيان دولتى آنان را از دم تيغ گذراندند .

در شهر «نيريز» «فارس» نيز ، «بابيان» برهبرى «سيد يحيى پسر سيد جعفر دارابجردي» خروج نمودند و سپاهيان دولت ، بفرمان حكمران «فارس» ، پس از يكرشته جنگهاى خونين ، آنان را تار و مار نمودند و پس از فتح قلعه «نيريز» بابيان را «پارچه پارچه نمودند» . «بابيان» كه باوجود تحمل شكستهاى پي‌درپي ، دست از مبارزه نكشيده بودند ، به شيوه ترور پناه بردند و در سال ۱۲۶۷ هجرى قمرى ، «ملاشيخ على ترشيزى» نقشه ترور «ناصرالدين شاه» را طرح نمود . در روز شنبه ۱۸ شوال ۱۲۶۸ ، هنگاميكه «ناصرالدين شاه» بقصد شكار از «نياوران» خارج شد ، شش تن «بابي» كه لباس كشاورزان را پوشيده بودند بقصد دادن عريضه باو نزديك شدند و با شمشير و طپانچه باو حمله بردند . اما اسب «ناصرالدين شاه» رم‌گرد و اطرافيان ، تنى چند از آنها را كشتند و مابقى را دستگير نمودند و يـكى از دستگير شدگان ، بدنبال تحمل شكنجه فراوان «مخفى‌گاه رهبران بابي» را كه در خانه «حاجى سليمان خان» گرد آمده بودند بسروز داد و سپاهيان دولتى بخانه «حاجى سليمان خان» ريخته ، همه را دستگير نمودند . اينان سى و هشت تن بودند و «ناصرالدين شاه» هريك از آنها را بدست گروهى داد تا بقتلش برسانند . در اين روز تهران شاهد يـكى از خونين‌ترين و سياه‌ترين روزهاى تاريخ خود بود . چنانكه «كسروى»